



## در تفسیر «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»<sup>۱</sup>

سید علی اصغر غروی

شهریور ماه ۱۳۹۷

### چکیده:

هفت و هفتاد، عدد کثرت است در زبان عربی. مثل ده و صد و هزار که عدد کثرت است در زبان فارسی. آسمانهای هفتگانه در کتاب مجید هم به همین معنا است. مثنای جمع مَثْنَاءٌ است یعنی دو لایه، لایه لایه، دوتا شده. یعنی هر آیه از کتاب، ناظر بر دو پدیده یا دو خلق است، که در هریک از آنها که انسان بایستد، مواجه با سبع کثیر یا بی‌نهایت می‌شود. دو لایه‌ها را اینطور می‌توانیم شمارش کنیم؛ توحید و شرک، احسن تقویم و اسفل سافلین، ماده و معنا، زمین و آسمان، و از این دست هرچه هست. و هر آیه مَثْنَاءٌ است، از یک سو ناظر به ماده و دنیا و جسم و مانند اینها است، و از سوی دیگر هدایتگر است به آسمان و خدا و عقل و نفس مطمئنه و عروج و احسن تقویم و امثال اینها. و این دولایه‌ها بسیارند و شاید بی‌نهایتند! به اندازه لایتناهی بودن انسان و جهت‌گیری او به هردو سو! یعنی سَبَعْدٌ، هفتند، هفتادند، و هفتسد، که همه مدارجی از بی‌نهایتند. «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» هستند. و قرآن عظیم بیان تفصیلی همه اینها است.

کلیدواژه‌ها: سبعا من المثنای - مثنای - مثناء - دوگانه - دولایه - سبع - هفتگانه - کثرت - قرآن - فخر رازی - ملاصدرا - المنار - علامه طباطبائی - ابن عربی - عین‌القضاة - مثنوی - سید علی اصغر غروی

۱- **فخر رازی** بیش از همه تفاسیر دیگر اقوال مفسران را در معنای «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» گردآورده که مهمترین آنها، سوره فاتحه‌الکتاب است. به این دلیل که دارای هفت آیه است و در دو رکعت از هر نماز تکرار می‌شود. هفت آیه در معنای «سبع»، و تکرار آن در معنای «مثنای». و رازی خود بر این معنا رفته است، به جهت فضیلتی که این سوره دارد، و قرائت آن در هر نماز واجب گشته است.

۲- **ملاصدرا** نیز همین دو نکته را متذکر می‌گردد، و می‌گوید:

«قول دیگر آن است که چون دوبار نازل گشته، یکبار در مکه و بار دوم در مدینه، خدای تعالی آن را «مثنای» نام نهاده است.»

۳- این دسته از مفسران، و از جمله مفسر **المنار**، به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که به سعید بن معلی فرموده: **لَأُعَلِّمَنَّكَ سُوْرَةَ هِيَ أَعْظَمُ سُوْرَةٍ فِي الْقُرْآنِ. آنگاه گفت: الحمد لله رب العالمین هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيْتَهُ. البته سعید بن معلی پیش از این اهل صلاة و واقف به آن بود، اما رسول خدا خواسته است فضیلت‌های این سوره را بر دیگر سوره‌ها برای او توضیح دهد.**

و اما عطف «قرآن عظیم» بر «سبعاً من المثنای»، عطف کل بر جزء، یا عام بر خاص است. المنار از علی علیه‌السلام هم روایت آورده که سبع مثنای، فاتحه‌الکتاب است و اقوال دیگر را مردود می‌شمارد.

۴- **علامه طباطبائی** در المیزان، مطلب جدیدی بر اقوال مفسران پیشین نیفزوده است.

۵- **ابن عربی** در ذیل آیه ۲۳ سوره زمر که می‌فرماید: «كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي» می‌نویسد:

«متشابه حق و صدق / مثنای: دوگانه است. به جهت تنزل آن بر تو در مقام قلب، قبل از فناء و بعد از



آن. از همین روی مکرر می‌شود. به اعتبار حق و خلق، یعنی یک بار حق آن را تلاوت می‌کند و یک بار خلق.»

وی در ذیل آیه ۸۷ حجر، «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي» می‌نویسد:

«یعنی به تو دادیم صفات هفتگانه را که برای خدای تعالی جزو صفات ثبوتیه است. یعنی: حیات، علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و تکلم. من المثنائی: آن چیزی است که تکرار شده و ثبوتش برای تو، به جهت تکرار (دوتا دوتا) محقق گشته. اولاً: در مقام وجود قلب، به هنگام تخلق تو به اخلاق او؛ و اتصاف تو به صفات او، پس آنگاه همه اینها برای تو است. ثانیاً: در مقام بقاء به وجود حقانی، بعد از فناء در توحید.»

۶- **عین القضاة** در تمهیدات، ص ۱۷۴، شماره‌های ۲۳۰ و ۲۳۱ می‌گوید:

«دریغ! در هر عالم از عالم‌های خدا، قرآن را به نامی خوانند، که در آن عالم دیگر نخوانند. در پرده‌بی قرآن را «مجید» خوانند، که «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» (بروج ۲۱). در پرده دیگر «مبین» خوانند، که «وَكِتَابٌ مُّبِينٌ» (مانده ۱۵). در پرده دیگر «عظیم» خوانند، که «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر ۸۷). در پرده دیگر «عزیز» خوانند، که «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت ۴۱). در عالمی دیگر «کریم» خوانند، که «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه ۷۷). در جهانی دیگر قرآن را «حکیم» خوانند، که «آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (یونس ۱ / لقمان ۲). قرآن را چندین هزار نام است، به سمع ظاهر نتوانی شنید؛ اگر سمع درونی داری، در عالم «حم / عسق» (شوری ۱ و ۲) این نامها پوشیده با تو در صحراء نهند.

دریغ! مگر مصطفی از اینجا گفت که «إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمِسُوا غَرَائِبَهُ». <sup>۱</sup> غرائب قرآن جستن، کار هر کسی نباشد. ای دوست! باش تا به کتابخانه «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» <sup>۲</sup> رسی، آنگاه استاد «أَدَبِي رَبِّي وَ أَحْسَنَ تَأْدِيِي» <sup>۳</sup> قرآن را بلاواسطه بر لوح دل تو نویسد، که «وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ / الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ / عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق ۳ تا ۵). در این کتابخانه بدانی که «ن وَالْقَلَمِ ...» (قلم ۱) چیست.»

\*\*\*

۷- و اما آنچه حقیر در این باب می‌تواند بگوید، با توجه به دیگر آیات کتاب که در خصوص آسمانهای هفتگانه سخن گفته، این است که هفت و هفتاد، عدد کثرت است در زبان عربی. مثل ده و صد و هزار که عدد کثرت است در زبان فارسی. در خصوص این اعداد و آیات نمونه، در لابلای تألیفات والد مطالب نغزی آمده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره ۲۹)

او است که بیافرید مر شما را هر آنچه در زمین است، همگی را، سپس پرداخت به آسمان، پس آنگاه سامانشان داد به شکل هفت آسمان، و او به هر چیزی دانا است.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ... (اسراء ۴۴)

تسبیح می‌گویند مر او را آسمانهای هفتگانه و زمین و هر آن کس که در آنها است ...

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت ۱۲)

پس به اجراء در آوردشان هفت آسمانی را در دو روز، و وحی نمود در هر آسمانی کارکرد آن را، و زینت بخشیدیم آسمان دنیا را به چراغ‌هایی و نگاهبانی را. این چنین است اندازه نهادن (خدای) عزیز علیم.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۷۲: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمِسُوا غَرَائِبَهُ».

۲- غوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۹ - غوالی غلط است. غوالی جمع «غالیه» به معنای «هر چیز گرانبهاء» صحیح است.

۳- مرفوع است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق ۱۲)

خدای است که بیافریده است هفت آسمانها را، و از زمین نیز بمانند آنها را، فرود آید امر میان آن دو تا بدانید که خدای بر هر چیزی توانا است. و اینکه خدا هر آینه فرو گرفته است هر چیزی را به دانش.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ ... (ملک ۳)  
همان کس که بیافرید هفت آسمانی را بر سر یکدیگر. نمی بینی در آفرینش رحمان هیچ ناهمگونی را ...

۸- مثانی جمع مثناء است یعنی دو لایه، لایه لایه، دو تا شده. یعنی هر آیه از کتاب، ناظر بر دو پدیده یا دو خلق یا دو مخلوق، یا دو مرتبه یا دو مرحله یا دو مقام یا دو جایگاه است، که در هر یک از آنها که انسان بایستد، مواجه با سبع کثیر یا بی نهایت می شود. دو لایه ها را اینطور می توانیم شمارش کنیم؛ توحید و شرک، احسن تقویم و اسفل سافلین، ماده و معنا، زمین و آسمان، خدا و شیطان، عقل و وهم، عروج و سُفول، نفس مطمئنه و نفس اماره به سوء، روح و جسم، هدایت و ضلالت، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب، اجر و عذاب، دنیا و آخرت، طاعت و معصیت، بَصَر و بصیرت، بینایی و کوری، دل نرم و دل سنگ، دل مُتَّقَه و دل غیر متَّقَه، حب و بغض، اخلاص و کدورت، سیئات و حسنات، و از این دوگانگی ها و دولایه بودن ها بسیار می توان شمرد. و هر آیه مثناء است، از یک سو ناظر به ماده و دنیا و جسم و ضلالت و دوزخ و عقاب و مانند اینها است، و از سوی دیگر هدایتگر است به آسمان و خدا و عقل و نفس مطمئنه و عروج و احسن تقویم و امثال اینها. مانند: شجره طیبه و شجره خبیثه، حق و باطل، علم و جهل، نور و ظلمت، مرض و شفاء، سود و زیان، اعتلاء و هبوط، رضوان و سَخَط، سدره المنتهی و بش المصیر. و این دولایه ها بسیارند و شاید بی نهایتند! به اندازه لایتناهی بودن انسان و جهت گیری او به هر دو سو! یعنی سَبْعَد، هفتند، هفتادند، و هفتصد، که همه مدارجی از بی نهایتند. «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي» هستند. و قرآن عظیم بیان تفصیلی همه اینها است.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان ۳)

به راستی که بنمودیمش راه را، یا سپاسگزار و یا ناسپاس.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ / وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ / وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (بلد ۸ تا ۱۰)

آیا بنهادیم مر او را دو چشمی؟ / و زبانی و دو لبی؟ / و راه بنمودیمش دو مسیر را؟

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى / فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ / فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (نجم ۸ تا ۱۰)

سپس نزدیک شد (به نقطه اوج) پس آنگاه آویزان گشت (سر فرود آورد) (به سبب سنگینی شاخه ها از سنگینی میوه ها) / پس بود به اندازه قوس دو کمان یا نزدیکتر (فاصله او با خالق هستی) / پس به نهان گفت به بنده اش همانچه که در نهان گفت. (سیر صعودی از زمین به آسمان، و سیر نزولی از آسمان به زمین - سیر من الخلق الى الخالق و سیر من الخالق الى الخلق)

... هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ... (انعام ۵۰ / رعد ۱۶)

... بپرس (ای پیامبر): آیا برابر است کور و بینا؟ ...

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ... (اعراف ۳۰)

دسته بی را راه بنمود و دسته بی نیز سزاوارشان گشت گمراهی ...

... فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَىٰ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ ... (نحل ۳۶)

... پس برخی از ایشان را راه بنمود خدای، و از ایشان کسی است که راست آمد بر او گمراهی ...

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ (طه ۷۹)

و گمراه بنمود فرعون قوم خویش را و راه نمود.



وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (ضحی ۷)

و یافت تو را گمراه، پس راه بنمود.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ... (نحل ۹)

و بر خداوند است بنمودن میانه راه، چرا که بعضی از آن (راهها) کز راهه است ...

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ... (فصلت ۱۷)

و اما ثمود، پس راه بنمودیمشان، پس دوست تر داشتند کوری را بر راه یافتگی ...

۹- مشاها، مثنای، دولایه‌ها، دوجت‌ها، همراه با ذکر **عدد هفت در مثنوی**، مثل: جبر و اختیار، عقل و

وهم، هوشمندی و حیرانی، و امثال اینها:

هرچه عقلت خواست آری اضطرار  
زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است  
کم رهد، غرق است او پایان کار  
نیست جیحون، نیست جو، دریاست این  
در رباید **هفت دریا** را چو کاه  
کم بود آفت بود اغلب خلاص  
زیرکی ظن است و حیرانی نظر  
حَسْبِيَ اللَّهُ كَمَا كَفَىٰ<sup>۱</sup>

هرچه نفست خواست داری اختیار  
داند او کاو نیک‌بخت و محرم است  
زیرکی سُبَّاحی آمد در بحار  
هِل سَبَّاحَت رارها کن کبر و کین  
و آنگهان دریای ژرف بی پناه  
عشق چون کشتی بود بهر خواص  
زیرکی بفروش و حیرانی بخر  
عقل قربان کن به پیش مصطفی

\*\*\*

که چنان که صورت تست ای خلیل  
تا ببینم مر ترا نظاره وار  
حس ضعیف است و تُنُک سخت آیدت  
تا چه حد حس نازک است و بی مدد  
لیک در باطن یکی خُلُقِ عظیم  
لیک هست او در صفت آتش زنه  
زاد آتش بر دو والد قهر بار  
هست قاهر بر تن او شعله زن  
که از او مقهور گردد برج نار  
رمز نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ  
در صفت از کان آهنها فزون  
وز صفت اصل جهان این را بدان  
باطنش باشد محیط **هفت چرخ**<sup>۲</sup>

مصطفی می گفت پیش جبرئیل  
مر مرا بنما تو محسوس آشکار  
گفت نتوانی و طاقت نبودت  
گفت بنما تا ببیند این جسد  
آدمی را هست حس تن سقیم  
بر مثال سنگ و آهن این تنه  
سنگ و آهن مولد ایجاد نار  
باز آتش دست کار و صف تن  
باز در تن شعله ابراهیم وار  
لاجرم گفت آن رسول ذو فنون  
ظاهر این دو به سندان زبون  
پس به صورت آدمی فرع جهان  
ظاهرش را پیشه‌یی آرد به چرخ

\*\*\*

بت پرستش گفت و ضد ماش خواند  
ز آنک حالی دید و فردا را ندید

دیده حس را خدا اعماش خواند  
ز آنک او کف دید و دریا را ندید

۱- دفتر چهارم - قصه رُستن خَرُوب در گوشه مسجد اقصی

۲- دفتر چهارم - نمودن جبریل علیه السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و آله

خواجۀ فردا و حالی پیش او  
ذره‌یی ز آن آفتاب آرد پیام  
قطره‌یی کز بحر وحدت شد سفیر  
گر کف خاکی شود چالاک او  
خاک آدم چونک شد چالاک حق  
السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ آخِرَاز چه بود  
خاک از دُردی نشیند زیر آب  
آن لطافت پس بدان کز آب نیست

او نمی‌بیند ز گنجی یک تَسو<sup>۱</sup>  
آفتاب، آن ذره را گردد غلام  
**هفت بحر** آن قطره را باشد اسیر  
پیش خاکش سر نهد افلاک او  
پیش خاکش سر نهد املاک حق  
از یکی چشمی که خاکی بر گشود  
خاک بین کز عرش بگذشت از شتاب  
جز عطاء مُبدع و هَب نیست<sup>۲</sup>

\*\*\*

تو به ده رکعت نماز آیی ملول  
آن یکی تا کعبه حافی می‌رود  
آن یکی در پاک‌بازی جان بداد  
این وسط در با نهایت می‌رود  
اول و آخر بیاید تا در آن  
بی نهایت چون ندارد دو طرف  
اول و آخر نشانش کس نداد  
**هفت دریا** گر شود کلی مدید  
باغ و بیشه گر بود یک سر قلم  
آن همه جِرْ و قلم فانی شود

من به پانصد در نیام در نُحول<sup>۳</sup>  
و آن یکی تا مسجد از خود می‌شود  
وین یکی جان کند تا یک نان بداد  
که مرا آن را اول و آخر بود<sup>۴</sup>  
در تصور گنجد اوسط یا میان  
کی بود او را میانه مُنصَرَف<sup>۵</sup>  
گفت لو کان له البحرُ مداد  
نیست مر پایان شدن را هیچ امید  
زین سخن هرگز نگردد هیچ کم  
وین حدیث بی‌عدد باقی بود<sup>۶</sup>

\*\*\*

ناطق کامل چو خوان<sup>۸</sup> باشی<sup>۹</sup> بود  
که نماند هیچ مهمان بی‌نوا  
همچو قرآن که به معنا **هفت تو** است  
گفت این؛ باری<sup>۱۰</sup> یقین شد پیش عام  
هیچ برگی در نیفتد از درخت  
از دهان لقمه نشد سوی گلو

بر سر خوانش ز هر آشی بود  
هر کسی یابد غذای خود جدا  
خاص را و عام را مَطْعَم در اوست  
که جهان در امر یزدان است رام  
بی قضا و حکم آن سلطان بخت<sup>۱۱</sup>  
تا نگوید لقمه را حق که ادْخُلُوا

۱- تَسو: اندکی از بسیار، یک بیست و چهارم

۲- دفتر دوم - عکس تعظیم پیغام سلیمان علیه السلام در دل بلقیس از صورت حقیر هدهد

۳- نُحول: ناتوانی، ضعف

۴- هر چیز که اول و آخر داشته باشد، وسط هم دارد.

۵- مُنصَرَف: مصدر میمی، به معنای بازگشتن، و اسم زمان و مکان است به معنای محل بازگشت و زمان آن، یا جدایی و بازگشت.

۶- جِرْ: مرکب یا جوهر قلم

۷- پنج بیت اخیر، بیان آیه ۱۰۹ کهف است: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» / دفتر دوم - عذر گفتن فقیر به شیخ

۸- خوان: سفره، مانده

۹- خوان باشی: صاحب سفره، سفره‌دار

۱۰- باری: قید است برای تأیید و حتمیت و ادامه مطلب - البته

۱۱- اشارت است به آیه: «... وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا نَعْلَمُهَا...» (انعام ۵۹)



میل و رغبت کان زمام آدمی است  
در زمینها و آسمانها ذره‌یی  
جز به فرمان قدیم نافذش  
که شمرد برگ درختان را تمام

\*\*\*

جنبش آن رام امر آن غنی است<sup>۱</sup>  
پر نجبانند نگردد پره‌یی  
شرح توان کرد و جلدی نیست خوش  
بی‌نهایت کی شود در نطق رام<sup>۲</sup>

**هفت شمع** از دور دیدم ناگهان  
نور شعله‌ی هر یکی شمعی از آن  
خیره گشتم خیرگی هم خیره گشت  
کاین چگونه شمعه‌ها فروخته است  
خلق جویان چراغی گشته بود  
چشم بندی بُد عجب بر دیده‌ها

\*\*\*

اندر آن ساحل شتایدم بدان  
بر شده خوش تا عنان<sup>۳</sup> آسمان  
موج حیرت عقل را از سر گذشت  
که دو دیده‌ی خلق از اینها دوخته است  
پیش آن شمعی که بر مه می‌فزود  
بندشان می‌کرد یهدی من یشاء<sup>۴</sup>

باز می‌دیدم که می‌شد **هفت**، **یک**  
باز آن یک بار دیگر **هفت شد**  
اتصالاتی میان شمعها  
آن که یک دیدن کند ادراک آن  
آن که یک دم بیندش ادراک هوش  
چون که پایانی ندارد رو! **ایک**  
پیشتر رفتم دوان کان شمعها  
می‌شدم بی‌خویش و مدهوش و خراب  
ساعتی بی‌هوش و بی‌عقل اندراین  
باز با هوش آمدم برخاستم

\*\*\*

می‌شکافد نور او جیب فلک  
مستی و حیرانی من زفت<sup>۵</sup> شد  
که نیاید بر زبان و گفت ما  
سالها نتوان نمودن از زبان  
سالها نتوان شنودن آن به گوش  
ز آنکه لا احصی ثناء ما علیک<sup>۶</sup>  
تا چه چیز است از نشان کبریاء  
تا یفتمادم ز تعجیل و شتاب  
اوفتادم بر سر خاک زمین  
در روش<sup>۷</sup> گویی نه سر نی پاستم<sup>۸</sup>

**هفت شمع** اندر نظر شد **هفت مرد**  
پیش آن انوار، نور روز دُرد<sup>۹</sup>  
باز حیران گشتم اندر صنوع رب  
پیشتر رفتم که نیکو بنگرم

\*\*\*

نورشان می‌شد به سقف لاجورد  
از صلابت نورها را می‌سُتُرد  
کاینچنین چون شد؟ چگونه است؟ ای عجب!  
تا چه حال است آنکه می‌گردد سرم<sup>۱۰</sup>

- ۱- «... وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» (بقره ۱۱۷ / آل‌عمران ۴۷ / مریم ۳۵ / غافر ۶۸)
- ۲- «... وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جن ۲۸) - «... لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...» (کهف ۴۹) / دفتر سوم - سؤال کردن بهلول آن درویش را
- ۳- عنان: پهنه، گستره - عنان: زمام، افسار
- ۴- دفتر سوم - نمودن مثال هفت شمع در ساحل
- ۵- زفت: سخت، فربه
- ۶- نتوانم شمردن درودی را که بر تو است.
- ۷- روش: راه رفتن
- ۸- دفتر سوم - شدن آن هفت شمع بر مثال یک شمع
- ۹- بماند دُرد است، ته‌نشین و تیره.
- ۱۰- دفتر سوم - باز نمودن آن شمع‌ها در نظر، هفت مرد

باز هریک مرد شد شکل درخت  
ز انبوهی برگ پیدایست شاخ  
هردرختی شاخ بر سدره زده  
بیخ هریک رفته در قعر زمین  
بیخشان از شاخ خندان روی تر  
میوه‌یی که بر شکافیدی ز زور

\*\*\*

چشمم از سبزی ایشان نیک بخت  
برگ هم گم گشته از میوه‌ی فراخ  
سدره چنبود از خلای بیرون شده  
زیرتر از گاو‌ماهی<sup>۱</sup> بد یقین  
عقل از آن آشکالشان زیر و زیر  
همچو آب از میوه جستی برق نور<sup>۲</sup>

گفت راندم بیشتر من نیک بخت  
**هفت** می شد فرد می شد هر دمی  
بعد از آن دیدم درختان در نماز  
یک درخت از پیش مانند امام  
آن قیام و آن رکوع و آن سجود  
یاد کردم قول حق را آن زمان  
این درختان رانه زانوه میان  
آمد الهام خدا کای با فروز

\*\*\*

باز شد آن **هفت**، جمله یک درخت  
من چسان می گشتم از حیرت همی  
صف کشیده چون جماعت کرده ساز  
دیگران اندر پس او در قیام  
از درختان بس شگفتم می نمود  
گفت النجم و شجر را یسجدان<sup>۳</sup>  
این چه ترتیب نماز است آن چنان  
می عجب داری ز کار ما هنوز؟!<sup>۴</sup>

بعد دیری گشت آنها **هفت** مرد  
چشم می مالم که آن **هفت** ارسلان  
چون به نزدیکی رسیدم من ز راه  
قوم گفتندم جواب آن سلام

\*\*\*

امید است کفایت کرده باشد. از همه آنچه که نقل شد، این نتیجه حاصل است که، «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي» کثرت‌های دوگانه یا دوسو در عالم هستی است، که قرآن عظیم، به صراحت، یا اشارت، یا کنایه یا مثل یا استعاره یا تشبیه و مانند اینها به بیانشان پرداخته است. و «كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي» براین قول صحه می‌گزارد و آن را مؤید به آیات بینات خود می‌نماید. همه حکماء مسلمان و ادیبان و شاعران ایشان نیز به این معانی، عنایت ویژه داشته‌اند.

والسلام

۱- گاو‌ماهی: گاو افسانه‌یی که گویند زمین بر دو شاخ او یا بر پشت او قرار دارد. گرده و پشت زمین از هر نقطه که ایستاده باشی.

۲- دفتر سوم - باز نمودن آن هفت مرد، هفت درخت

۳- نجم ۲

۴- دفتر سوم - یک درخت شدن آن هفت درخت در چشم او

۵- قَعْدَة: مقداری از مکان است که نشسته در آن جای می‌گیرد - قَعْدَة: یکبار نشستن، کرسی، مرکب - قَعْدَة: نشیمنگاه زین

اسب و الاغ و شتر برای سواری

۶- دفتر سوم - هفت مرد شدن آن هفت درخت

